

نگاهی جامعه شناختی بر مقامات بدیع الزمان همدانی

کتایون فلاحی^۱

حدیثه متولی^۲

چکیده

ویژگی بارز ادبیات داستانی آن است که در ژرفنای خود بازگو کننده ی بسیاری از حقایق و اوضاع و احوال جامعه ایست که در بطن آن شکل گرفته است. لذا با نگاهی جامعه شناختی به این آثار، می توان دورنمایی کلی از جوامعی که مولد این آثار بوده اند ترسیم نمود. از آن جا که مضمون مقامات همدانی (۳۵۸-۳۹۸ هجری) ریشه استوار و ژرفی در زندگی عمومی جامعه ی عصر عباسی دارد، در این مقاله بر آنیم تا با نگاهی جامعه شناختی به مقامات، به کنکاش در جامعه آن روزگار بپردازیم و سندی از اوضاع و احوال آن دوره برای تحلیل هر چه بهتر آثار هم عصر بدیع الزمان در اختیار قرار دهیم.

کلید واژه ها: عصر عباسی، نقد جامعه شناختی، مقامات، بدیع الزمان همدانی.

۱- استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب

ktu.fallahi@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۳/۷ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۴/۲۰

hadiseh.motevalli@gmail.com

مقدمه

نظریه های اخلاقی درباره ادبیات از زمان یونان باستان در آرای افلاطون پدیدار شد و هم زمان با ظهور مکتب رمانتیسم، بستر پیدایش نظریه های اجتماعی مرتبط با ادبیات را در اوایل سده نوزدهم میلادی در اروپا فراهم کرد. (فرطوسی، ۲۰۰۷، ۱)

در پی شکل گیری و تکامل نظریه های اجتماعی، کم کم جامعه شناسی به عنوان دانشی مستقل از بستر فلسفی خود جدا شد و به سرعت با دیگر علوم در آمیخت. این جریان که از پدیده های مهم بعد از رنسانس است، ناشی از آگاهی و شناخت درباره وجود قانون در زندگی اجتماعی است. علاوه بر این، پیشرفت در علوم تجربی نیز زمینه توجه بیشتر به روش های تحقیق در جامعه شناسی را فراهم آورد. به بیان دیگر، تحولات بزرگ و مهم اجتماعی برآمده از انقلاب صنعتی که خود از پدیده های بعد از رنسانس و انقلاب علمی بود، زمینه دگرگونی تمام اصول و اساس نظام های اجتماعی قدیم را فراهم کرد. جامعه شناسی علمی در قرن های نوزدهم و بیستم به تدریج تکامل یافت و به شاخه های متعددی از جمله جامعه شناسی اقتصادی، سیاسی، پرورشی، حقوقی، اداری، صنعتی، شهری، روستایی، معرفتی، خانواده، دین، هنر و انحرافات اجتماعی تقسیم شد. (نک: فرجاد، بی تا، ۷-۲۸)

جامعه شناسی ادبیات - یکی از شاخه های جامعه شناسی هنر - ساخت و کارکرد اجتماعی ادبیات و ارتباط میان جامعه و ادبیات و قوانین حاکم بر آن ها را بررسی می کند. (ستوده، ۱۳۷۸، ۵۶)

جامعه شناسی ادبیات نشان می دهد ادبیات نیز مانند خانواده، آموزش و پرورش، حکومت، اقتصاد و ... یک نهاد اجتماعی است؛ یعنی ریشه در زندگی اجتماعی انسان دارد. بر این اساس می توان جامعه شناسی ادبیات را علم مطالعه و شناخت محتوای آثار ادبی و خاستگاه روانی و اجتماعی پدید آورندگان آن ها و نیز تأثیر یا برجایی که این آثار در اجتماع می گذارند، تعریف کرد.

در واقع جامعه‌شناسی ادبیات، مطالعه علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی است. (همان)

از این نظرگاه، اثر ادبی نمودی اجتماعی است، و گرنه برای کسی که در گوشه عزلت بخواهد خویشتن را زندانی کند و طالب پیوند با مردم نباشد، ساختن ادبیات، عبث خواهد بود. بر زبان آوردن ادبیات و حتی ادبی اندیشیدن، می‌تواند مهم‌ترین دلیل اجتماعی بودن آن قلمداد گردد؛ چه اندیشیدن هنری به جهت القای دقیق‌تر احساس به مخاطب است. همچنان که ارتباط با خویشتن، بدون دورنمایی اجتماعی نیازی به استعاره نخواهد داشت.

از این رو نقد جامعه‌شناسانه‌ی ادبیات، اساساً به عوامل بیرونی آفرینش اثر ادبی توجه دارد؛ زیرا معتقد است برای شناخت باورها، هنرها، زبان و رسوم، باید انسان و فرارونده‌های اجتماعی را به‌طور دقیق و علمی آزمود و بررسی کرد. از آنجا که انسان در جامعه زندگی می‌کند و در خانواده و تحت تأثیر میراث‌های تمدنی و فرهنگی به رشد و بالندگی می‌رسد و هنجارهای آن را می‌پذیرد؛ ادبیات نیز مانند جامعه‌شناسی پیش از هر چیز با حوزه اجتماعی، سازگاری انسان با آن و دلیل آرزوهایش در جهت دگرگون‌سازی آن سر و کار دارد. (دستغیب، ۱۳۷۸، ۷۸)

از این حیث داستان و انواع آن از جمله مقامه، به عنوان فرآورده‌های ادبی که برتابی از واقعیت‌هایی جوامع خود می‌باشند، از اهمیت شایانی برخوردار است. بدون شک مقامه‌های بدیع الزمان همدانی که به رغم بسیاری از منتقدان ادبیات، وی واضح این فن در ادبیات عربی می‌باشد از جایگاه رفیعی برخوردار است.

مقامه‌های بدیع الزمان، تصویرگر عادات، خلق و خو، اندیشه و اعتقادات مردمان عصری است که باز نمود شخصیت و سیمای آنها، شخصیت مقامه‌های بدیع الزمان را می‌سازند و نقل می‌نمایند.

این مقاله در صدد است با رویکردی جامعه شناختی بر مقامات بدیع الزمان، به تبیین مهمترین مولفه ها و ویژگی های جامعه ای که در بطن خود موجبات پیدایش این فن نثر عربی را فراهم نموده، پردازد.

مفهوم شناسی مقامه

واژه ی مقامه یا مقامه ریشه ی عربی دارد . در لسان العرب این کلمه را از ریشه ی قام - یقوم - قوماً یا قومه - قیاماً و قامه، به معنی مجلس، محل اجتماع و گروهی که در یک مجلس گرد آیند، ذکر کرده اند، (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۵ / ۱۹۵)

مقامه در اصطلاح ادبی بر شبه داستان های کوتاه با نثر مسجوع و متصنع اطلاق می شود که نویسنده در ضمن بیان داستان هایی که پیرامون کدیه و گدایی است، سعی در به نمایش گذاردن قدرت هنری و ادبی خود و پرداختن به موضوعات ادبی، دینی و اجتماعی دارد. قهرمان مقامه مرد ترفندبازی است که در چهره های گوناگون ظاهر می شود و وجه همتش آن است که روزی خود را به یاری حيله های مزورانه و خدعه های شیادانه از راه گدایی فرا چنگ آورد. (فاخوری، ۱۳۷۷، ۷۳۱)

اکنون بینیم مقامه در آثار بدیع الزمان به چه مفهومی آمده است. در پاسخ باید گفت لفظ «مقامه» در مجموع مقامات بدیع الزمان در چهار مورد به کار رفته است:

در «مقامه جرجانیه» در معرض استشهاد و از زبان «ابوالفتح اسکندری»، بیت زیر را از زهیربن اُبی سلمی نقل می نماید.

وَفِينَا مَقَامَاتٌ حِسَانٌ وَجُوهُهُمْ
وَ أُنْدِيَةٌ يَنْتَابُهَا الْقَوْلُ وَالْفِعْلُ

(همدانی، ۱۹۲۴، ۵۲)

در این بیت «مقامات» به معنای محل اجتماع قبیله و مترادف «أندیه» به کار رفته است و اُندیّه جمع «نادی» و «ندی» و به معنای مجلسی است که اهلش در آن جمع شده باشند. بیشتر شارحان

و ارباب معاجم واژه «مقامات» را در این بیت به معنای «مَجْلِسُ الْقَبِيلَةِ وَ نَادِيهَا» تفسیر کرده اند، هادی حسن حمودی این تفسیر را «غیر دقیق» و «غیر مقنع» می‌داند و معتقد است، اگر در تفسیر بیت بگوییم: «وَ فِيهِمْ مَجْلِسُ الْقَبِيلَةِ وَ نَادِيهَا حَسَانٌ وَ جَوْهَرُهُمْ»، تفسیر دقیقی از بیت به دست نداده ایم و مقامات در اینجا به معنای «الْجَمَاعَاتُ الَّتِي تَحْضُرُ الْأُنْدِيَةَ» می‌باشد، یعنی مقامات را به معنای جماعتی که در یک مکان اجتماع نموده اند تفسیر می‌نماید، نه به معنای محل اجتماع افراد قبیله. (حمودی، ۱۴۰۶ هـ.ق، ۱۳-۱۴)

زمینه های جامعه شناختی ظهور مقامه

در بررسی تاریخی مقامات، نخستین موردی که ذهن خواننده را به خود معطوف می‌دارد عوامل و زمینه های ظهور مقامه نویسی در دوره عباسی است. با توجه به منابع تاریخ ادبیات عرب در می‌یابیم که در زمینه ی پیدایش مقامات عصر عباسی، دو عامل مهم اجتماعی و فرهنگی نقش بسزایی را ایفا نموده اند که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم:

الف- بستر اجتماعی ظهور مقامات

در ادب عربی، داستان حماسی بلندی که در ردیف «شاهنامه فردوسی» و یا «ایلیاد هومر» باشد وجود ندارد و علت آن نیز این است که این گونه آثار نیاز به تفکر دراز مدت، ذهنی خلاق و قدرت تجزیه و تحلیل و مستلزم اطالۀ کلام است؛ همچنین قریب به اتفاق آثار حماسی حاصل جنگهای طولانی و برون مرزی است، حال آنکه عرب ها _ بویژه در دوره جاهلی _ بیشتر کوچ نشین بوده اند و کمتر، مدتی طولانی را در یک مکان می‌ماندند تا بتوانند چنین آثار شگفتی بیافرینند و علاوه بر این، آنان مردمی اهل بدیهه گویی و ایجاز در کلام بودند و نه صاحبان تفکری شگرف و اطناب در کلام؛ و جنگ هایشان نیز اغلب از نوع جنگ میان قبائل بود. (نک: ترجانی زاده، ۱۳۷۰، ۵۴-۵۶ و عبد الجلیل، ۱۳۸۱، ۶۰-۶۳)

پس از فتوحات اسلامی در قرن اول هجری و از آن زمان که سربازان اسلام به ممالک دیگر وارد شدند و ایران و عراق و شام و مصر به تصرف مسلمانان درآمد، عربها سخت تحت تأثیر

مظاهر تمدنهای جدید قرار گرفتند. امویان در شام از امپراتوری «بیزانس» متأثر گشتند و عباسیان در بغداد تحت تأثیر مظاهر تمدن ساسانی واقع شدند. جدای از این مسائل اسلام روح و اندیشه‌ی جمود عربی را از خوابها بیدار کرد. تمجید قرآن از علم و آگاهی و بکار بردن مفاهیم گسترده‌ای که در حول و حوش فهم و درایت است نشانی است بر حرکت تبلیغی گسترده‌ی قرآن در باز کردن راه اندیشه و تعقل، راهی که در نهایت تمدن عظیم اسلامی را پدید آورد. (جعفریان، ۱۳۸۵، ۲۹۲)

اما بعد از انحراف خلافت از مسیر اسلام محمدی، و همراه شدن زیاده‌طلبی و رفاه بیش از حد و فساد دستگاه خلافت اموی و بعد از آن عباسی، ره آورد آشنایی با تمدن‌های جدید نوعی فساد و اباحه‌گری بود. در این دوره به تقلید از شیوه حکومتی ساسانیان در ایران، خلفای بنی عباس ثروت‌ها را از سراسر ممالک اسلامی، به عنوان خراج گردآوری و در خزانه‌ها انباشته می‌نمودند؛ خلفا به وزیران و فرماندهان لشکر و دولتمردان و والیان می‌بخشیدند و آنان به شاعران و دانشمندان و مطربانی که پیرامونشان جمع‌گشته بودند، بخشش می‌کردند. در دار الخلافه‌ها و قصرها مجالس عیش و نوش برپا می‌شد و مغنیات و مغنیین با آوازهای خوش و نواختن آلات مختلف موسیقی موجبات سرگرمی و لهو و لعب حاضران را فراهم می‌کردند. (ضیف، ۱۴۲۷م، ۳/۵۶)

و این در حالی بود که عامه مردم در فقر و تنگدستی به سر می‌بردند و ثروتها و امکانات رفاهی زندگی در اختیار خلفاء و اطرافیان آنها قرار داشت و مردم جز فقر بهره‌ای نداشتند و این امر سبب شد در اجتماع آن روزگار طبقه‌ای از گدایان حرفه‌ای به وجود آیند که سعی می‌کردند برای رفع نیاز و غلبه بر گرسنگی به هر وسیله ممکن و با حيله‌های گوناگون در دل اغنیاء رخنه کنند. این گروه به سبک خاصی و با عباراتی مسجع، ثروتمندان را مخاطب قرار می‌دادند و به خواست خویش نایل می‌شدند.

این طایفه به نام « ساسانیین » معروف بوده اند ، منسوب به شخصی به نام « ساسان » شاهزاده ای که پدرش او را از پادشاهی محروم نموده و او ناچار حرفه گدایی پیشه ساخته بود . (همو ، ۱۹۵۶م ، ۱۷۵)

بدون شك شیوه انشای مقامات متأثر از روش این گدایان است ، حریری و بدیع الزمان نیز بسیاری از حيله ها و فنون این طایفه را در ضمن برخی مقامات خود آورده اند .
عامه مردم نیز در این دوره خوشگذرانی هایی داشته اند ، از جمله اینکه در مساجد به گرد راویان و قصه گوین جمع می شدند و به داستانهای خیالی آنها گوش فرا می دادند . (همو ، ۱۴۲۷ ، ۳ / ۵۵)

نقل همین داستانها بود که راه را برای پیدایش فن « مقامات » هموار نمود ، زیرا این داستان پردازان بر بالای منبرها و در حلقات مساجد پس از نقل قصه ها و در پایان کار از حاضران تکدی می نمودند ، همین سبک را بدیع الزمان و حریری در مقامات خود بکار گرفته اند و می توان ادعا نمود ، عبارت پردازی قصه گوین و قدرت بیان آنها و سجع هایی که به کار می بردند ، نیز بر سبک مقامات بی تأثیر نبوده است . (نک: ذکاوتی قراگزلو ، ۱۳۶۴ ، ۱۱-۱۲)

ب- بستر فرهنگی و علمی ظهور مقامه

ثروت بی اندازه خلفا سبب شده بود شاعران ، دانشمندان ، طبیبان ، مترجمان ، و مطربان بسیاری در دارالخلافه ها و سرای وزرا جمع گردند که این امر تأثیری بس شگرف در نهضت علمی و ادبی عصر بنی عباس داشت . در این دوره به علت سرگرم بودن خلفاء به خوشگذرانی ، اقتدار دارالخلافه و نفوذ آن بر روی مناطق مختلف از میان رفت و در نهایت به ظهور دولت های مستقل و نیمه مستقلی در گوشه و کنار سرزمینهای اسلامی منجر گردید که دولت هایی از قبیل سامانیان ، آل زیار ، سلسله بنی حمدان و خاندان آل بویه و ... مهم ترین آنها هستند . (زیدان ، ۱۴۱۶ ، ۲ / ۲۴۶)

امیران و وزیران این حکومتها اغلب اهل علم و فرهنگ و ادب بودند و تأثیر بسزایی در پیشرفت دانش و فنون داشتند . استقبال و حمایت بی چون و چرای امرا و وزرا از شاعران و

ادیبان موجب شد تا آنان برای بدست آوردن موقعیت بهتر و ثروت بیشتر به رقابت با یکدیگر پردازند. رقابت ادبا موجبات پیدایش فن « مناظرات » را فراهم نمود (ضیف، ۱۴۲۷، ۳ / ۵۳۹) همچنین در این دوره پیروزی بر رقیب در مناظره را ملاک برتری ادیب بر دیگری به شمار می آوردند، مانند مناظره بدیع الزمان همدانی و ابوبکر خوارزمی (م. ۳۸۲ هـ) در این دوره، میل به تکلف در پرداخت عبارات و به کارگیری صناعات ادبی نیز شدت یافته بود و در چنین اوضاع و احوالی بود که فن « مقامات » متولد گشت و راه را برای نویسندگان متصنع هموار نمود تا در قالب آن بتوانند قدرت و مهارت خویش را به کارگیری اسلوب های لغوی به نمایش بگذارند. دلیل این مدعا را می توان در خود مقامات بدیع الزمان نیز دریافت. برای مثال: در «مقامه اسدی» مفهوم مقامه را در معنای خطبه و سخنرانی به کار برده است و چنین می گوید: «حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ هِشَامٍ قَالَ: كَانَ يُلْغِنِي مِنْ مَقَامَاتِ الْإِسْكَندَرِيِّ وَ مَقَالَاتِهِ مَا يَصْغِي إِلَيْهِ النَّفُورُ وَ يَنْتَفِضُ لَهُ الْعُصْفُورُ...». (همدانی، ۱۹۲۴، م ۳۳)

در این عبارت، بدیع الزمان «مقامات» و «مقالات» را در کنار هم و مرادف یکدیگر به کار برده و از آنجا که «مقاله» از مصدر «قول» می باشد، بنابراین «مقامه» به معنای خطبه و وعظ به کار رفته است، زیرا خطابه است که به لحاظ برخوردار از وجوه بلاغت و شیوایی و تأثیر منطقی و استدلال، عواطف انسان را تحت تأثیر قرار می دهد و او را مجذوب می سازد و عبارت «يَصْغِي إِلَيْهِ النَّفُورُ» نیز دلیل این ادعاست (الکک، بی تا، ۴۶)

با این حال به نظر می رسد مهمترین دلیل ظهور مقامات وجه تعلیمی آن باشد. بیشتر نویسندگان متقدم و اغلب پژوهشگران معاصر در ادب عربی بر این عقیده اند که هدف اساسی انشاء «مقامات» هدف تعلیمی است و تکلف در پرداخت عبارات، دشواری سخن، نمایش اقتدار لغوی و کاربردهای مختلف زبانی، غایت این فن می باشد. حتی بر این باورند که مطالعه آن همت خواننده را پست می گرداند، زیرا بنایش بر گدایی است. این گروه از نویسندگان و محققان منکر جنبه داستان پردازی «مقامات» هستند و هدف این قالب ادبی را صرفاً آموزش

غرائب لغت و تمرین فصاحت و بلاغت می دانند. اساس استدلال آنان بر این پایه استوار است که قصه به معنای فنی آن در گذشته چندان مورد توجه عرب نبوده و در ادبیات این قوم ناشناخته است. (بشری، ۱۹۳۷، ۲۴)

نگاهی جامعه شناختی بر مقامات بدیع الزمان

۱- ارائه ی تصویری از محیط اجتماعی

قهرمانان مقامات بدیع الزمان از شهری به شهر دیگر سفر می کنند و داستان، هر بار در جغرافیای خاصی روی می دهد. این محیط ها اغلب مطابق با واقعیت زمان، ترسیم شده اند و اطلاعات مفیدی را پیرامون روابط حاکم بر آنها و ویژگی های معماریشان به ما می دهند. به عنوان مثال مقامه هایی چون بلخیه، کوفیه، جرجانیه، بغدادیه، بصریه، آذربایجانیه، سجستانیه، کوفیه، شیرازیه و ... همگی مقاماتی هستند که عنصر مکان نقش تعیین کننده در نام مقامه داشته و در عین حال، نگارنده ی مقامات سعی در توصیف موقعیت مکانی که داستان مقامات در آن روی می دهند نیز داشته است. اگرچه نمی توان چهره ای روشن از فضای آن روزگار این محیط ها در ذهن ترسیم کرد. به عنوان مثال در مقامه ی قزوینیه، بدیع الزمان اینگونه به ترسیم موقعیت جغرافیایی و محیطی مکان داستان مقامه می پردازد: «عَزَوْتُ الثُّغْرَ بِقَزْوِينَ، سَنَةَ حَمْسٍ وَسَبْعِينَ، فِيمَنْ عَزَاهُ، فَمَا أَجْرُنَا حَزْنًا، إِلَّا هَبَطْنَا بَطْنًا، حَتَّى وَقَفَ الْمَسِيرُ بِنَا عَلَى بَعْضِ قُرَاهَا، فَمَالَتِ الْهَاجِرَةُ بِنَا إِلَى ظِلِّ أَثْلَاثٍ، فِي حُجْرَتِهَا عَيْنٌ كَلِسَانَ الشَّمْعَةِ، أَصْفَى مِنَ الدَّمْعَةِ، تَسِيحُ فِي الرُّضْرَاضِ سِيحَ النَّصْنَاضِ، فَمَلْنَا مِنَ الطَّعَامِ مَا نَلْنَا، ثُمَّ مَلْنَا إِلَى الظِّلِّ.» (همدانی، ۱۳۸۷، ۱۳۵)

ترجمه: در سال هفتاد و پنج در قزوین به مرز سرزمین دشمن در آمدم و در میان کسانی که با مردم آنجا جنگ کردند نبرد کردم. فرازی را پشت سر نمی گذاشتیم مگر اینکه به نشیبی فرود می آمدیم تا آنگاه که راه پیمایی، ما را در یکی از روستاهای آن شهر بازداشت. گرمای نیمروز ما را به سایه ی درختان شوره گز متمایل ساخت. در پیرامون آن درختان شوره گز، چشمه ای بود به سان زبانه ی شمع و پاک تر از اشک چشم، بر روی سنگ ریزه ها همانند مار دمان روان

بود. آنچه دست داد از غذا خوردیم و به سایه ی درختان روی آوردیم و به خواب نیم روزی رفتیم.

در مقامه ی سجستانیه که ماجرای مقامه در سیستان امروزی اتفاق می افتد، می توان تصویری از فضای کلی شهر در آن روزگار به دست آورد. عناصر شهری چون، دروازه، بازارها و قسمت های مختلف آن، دژها، باروها و... به دست آورد.

«حَدَا بِي إِلَى سِجِسْتَانَ أَرْبٌ ، فَأَقْتَعَدْتُ طَيْبَةً ، وَأَمْتَطَيْتُ مَطِيئَتَهُ ، وَأَسْتَحَزْتُ اللَّهَ فِي الْعَزْمِ جَعَلْتُهُ أَمَامِي ، وَالْحَزْمِ جَعَلْتُهُ إِمَامِي حَتَّى هَدَانِي إِلَيْهَا ، فَوَاقَيْتُ دُرُوبَهَا وَقَدِ وَاغَتِ الشَّمْسُ غُرُوبَهَا ، وَأَتَّفَقَ الْمَيْتُ حَيْثُ انْتَهَيْتُ ، فَلَمَّا انْتَضَيْ نَضَلُ الصَّبَاحِ ، وَبَرَزَ جَيْشُ الْمِصْبَاحِ ، مَضَيْتُ إِلَى السُّوقِ أَحْتَازُ مُنْزِلًا ، فَحِينَ انْتَهَيْتُ مِنْ دَائِرَةِ الْبَلَدِ إِلَى نُقْطَتِهَا ، وَمِنْ فِلَادَةِ السُّوقِ إِلَى وَاسِطَتِهَا ، حَرَقَ سَمْعِي صَوْتٌ لَهُ مِنْ كُلِّ عِزْقٍ مَعْنَى ، فَأَتَّحَيْتُ وَفْدَهُ حَتَّى وَقَفْتُ عِنْدَهُ .» (همان، ۳۴)

ترجمه: نیازی سخت مرا به سیستان روانه ساخت. نیت آن نیاز را ستور خود گرفتم و بر پشت آن نشستم. در آن نیت که پیش روی خود نهاده بودم و در آن آهنگ استواری که پیشوای خود ساخته بودم، از خدا درخواست نیکی کردم تا آن آهنگ استوار، مرا به سیستان راهنمایی کند. به دروازه های سیستان رسیدم. خورشیدی به فرونشستن رسیده بود. شب را در همان جایی که رسیدم، به روز آوردم. چون تیغه ی شمشیر پگاه از نیام بر کشیده شد و سپاه خورشید نمایان گشت به بازار روانه شدم تا خانه ای برگزینم. هنگامی که از پیرامون شهر به میانه ی آن و از گردن بند بازار به دانه ی میانی اش رسیدم، آوازی گوشم را پاره کرد که برای آن از هر رگه ای معنایی بود. آهنگ رفتن به سوی آن را کردم تا آن گاه که نزد آن ایستادم.

علاوه بر نام شهرها از پدیده هایی چون کوهها و رودها و دریاها یاد شده است. از کوههایی چون: «الرضوی»: کوهی در مدینه، (دنباوند و اروند): نام دو کوه در ایران (مقامه شعریه)^۱، یاد

شده همچنین نام رودخانه‌هایی چون: «دجله» (مقامه قردیه) و «فرات» (مقامه قردیه) که دو رود بزرگ در عراق هستند به چشم می‌خورد.

همچنین محله‌هایی چون: «الکرخ»: محله‌ای در بغداد که دکانهای فروشندگان از اصناف مختلف در آن است (مقامه بغدادیه)، باب الطاق: محله‌ای بزرگ در جانب شرقی بغداد (مقامه مضریه)، «سورا» و «جامعین»: نام دو مکان در عراق (مقامه مطلبیه)، «المربد»: جایگاهی در شهر بصره که در آن بازار آثار و نوشته‌های زیبا برپا می‌شد و به بازار مربد معروف بود (مقامه بصریه) نمایان است. همچنین اماکن و ساختمانهای عمومی چون: «السوق»: بازار (مقامه صمیمیه)، «مسجد»، «محراب»: جایی که امام جماعت برای اقامه نماز در آنجا می‌ایستد (مقامه خمیره)، «مارستان»: بیمارستان روانی (مقامه مارستانی)، «خزائن»: خزانه‌ها (مقامه شعریه)، «المحتفل»: مجلس (مقامه غیلائیة)، «الرمس»: قبر (مقامه اسدیة)، «حانوت» دکان (مقامه مضریه)، «الحانات»: میکده‌ها، «بیت حان»: دکان باده فروش، میکده (مقامه خمیره)، «قباب» جمع قبه، گنبد (مقامه قریضیه)، و... (قدمیاری، ۱۳۸۴، ۱۵۳)

۲- شناخت اقشار و طبقات مختلف جامعه

مقامات بدیع الزمان آینه‌ی روشنی است از اقشار مختلف جامعه‌ی دوران عباسی آن روز. به نحوی که اغلب این اقشار و طبقات جامعه در کالبد شخصیت داستانی مقامات که عمدتاً به واسطه‌ی راوی شکل می‌گیرند، قابل بازشناسی هستند.

دقت و ظرافتی که بدیع الزمان در طبقه‌بندی و تحلیل ویژگی‌های هر قشر به دست می‌دهد چنان است که خواننده آروز می‌کند کاش تعداد مقامات نه‌چهل و پنجاه (یا حداکثر پنجاه و دو) بلکه همان چهارصد بود که بدیع الزمان به راست یا دروغ مدعی شده است. (یاغی، ۱۹۶۹م، ۷۷)

نکته حائز اهمیت اینجاست که شخصیت اصلی که نماینده‌ی اقشار مختلف آن جامعه است یک نفر است و آن هم غالباً پهلوان آن روایات - ابو الفتح اسکندری مخلوق فکر خود بدیع

الزمان و راوی وی عیسی بن هشام - است که اونیز خیالی است و لطایف و شاهکارهای این مرد در عباراتی لطیف و زیبا و آراسته و مایه عبرت و شگفتی و شادی شنوندگان و خوانندگان شده است.

او زیرکی است بی اعتماد و همه فن حریف؛ گاه در قریه‌ای امام جماعت می‌شود و گاه مطرب میخانه (مقامه خمیری)، زمانی به زئی غازیان داوطلب که برای جهاد با کفار می‌رفتند در می‌آید و برای آن کار کمک و مساعدت می‌طلبد (مقامه قزوینی)، گاه میمون رقصان است (مقامه قردیه).

برای نمونه به همین مقامه و شیوه‌ی معرفی آن در مقامه‌ی قردیه می‌پردازیم:

«حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ هِشَامٍ قَالَ: بَيْنَا أَنَا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ، فَأَفْلَأَ مِنَ الْبَلَدِ الْحَرَامِ، أَمِيسُ مَيْسَ الرَّجَلَةِ، عَلَى شَاطِئِ الدَّجَلَةِ، أَتَأْمَلُ تِلْكَ الطَّرَائِفَ، وَأَتَقْصِي تِلْكَ الرَّحَارِفَ، إِذْ اتَّهَيْتُ إِلَى حَلْقَةِ رِجَالٍ مُرْدَحِمِينَ يَلُوي الطَّرْبُ أَعْنَاقَهُمْ، وَيَشْقُ الصَّحْكَ أَشْدَّاقَهُمْ، فَسَاقَنِي الْحَرِصُ إِلَى مَا سَاقَهُمْ، حَتَّى وَقَفْتُ بِمَسْمَعِ صَوْتِ رَجُلٍ دُونَ مَرَأَى وَجْهِهِ لِشِدَّةِ الْهَجْمَةِ وَقَطْرِ الرَّحْمَةِ، فَإِذَا هُوَ قَرَادٌ يُرْقِصُ قَرْدَةً، وَيُضْحِكُ مَنْ عِنْدَهُ، فَرَقِصْتُ رَقِصَ الْمُحَرَّجِ،...» (نک: همدانی، ۱۳۸۷، ۱۵۰-۱۵۱)

ترجمه: عیسی پسر هشام گوید: هنگامی که از مکه برگشته و در بغداد بودم، همانند مردان بر کناره‌ی دجله خرامان می‌رفتم و به آن زیبایی‌های شگفت‌انگیز نیک می‌گریستم و آن آرایه‌ها را با ژرف‌نگری بررسی می‌کردم تا به حلقه‌ای از مردان رسیدم که به هم فشرده بودند و شادمانی گردنهایشان ره به این سو و آن سو خم می‌کرد و خنده کناره‌های دهان‌هایشان را می‌شکافت. آزمندی مرا به سوی همان چیزی پیش راند که آن مردان را پیش رانده بود. در جایی ایستادم که آواز مردی را می‌شنیدم. اما از شتاب بی‌اندازه‌ی مردم به سوی او و انبوهی آنان، چهره‌ی او را نمی‌دیدم. او میمون بازی بود که میمون خود را می‌رقصانید و کسانی را که نزد او بودند می‌خندانید. من نیز همانند سگ قلاده بسته به رقص آمدم.

بدیع الزمان با ژرف بینی خاص خود به خرده‌قشرهای دیگری نیز می‌پردازد و شخصیت داستان‌های خود را در آن قشر و طبقه باز می‌آفریند: گاه مدعی مرده زنده کردن و شفا

بخشیدن بیماران صعب العلاج (مقامة موصلیة) و گاه در جلد یک کور معر که گیر با عصای زنگوله دار می رود که با شعر و آهنگ مردم را رنگ می کند و پول به چنگ می آورد (مقامة مکفوفیة)، .

گاه نیز به دروغ از عجوی که در سر راه منتظر اوست و کودکانی که در بصره گرسنه مانده اند یاد کرده و حاضران مجلس را می فریبد، و در همان حال ادیبی است نقاد با طبع و نقاد و در شعر شناسی استاد. (مقامة قریضیة). (همدانی، ۱۳۸۷، ۱۵)

در جلسه ادبی دیگری با ابوالفتح مواجه می شویم که سورچرانی می کند و دستش مثل «رخ در صفحه شطرنج» در عرض و طول سفره می رود و می آید و خوراکیها را می چیند؛ آنگاه در رابطه با بحث حاضران که قضاوت درباره نویسندگان است کلام فصل را مطرح می سازد و بر جاحظ دو ایراد وارد می کند، یکی آنکه فقط در نثر ماهر بوده اما شاعر نبوده، دیگر آنکه همان نثر را هم ساده و عریان می نوشته و «لفظی مصنوع یا کلمه‌ای غیر مسموع ندارد»؛ و چون از او طلب زیادت می کنند می گوید: «فاطلق لی عن خنصرک» که به تعبیر امروزی ما چنین می شود: «دست در جیب کن، یا سر کیسه را شل کن!» (مقامة مکفوفیة). خلاصه به قول خودش «بوقلمونی است که به هر رنگ در می آید»، و در این دنیای دون، راه های پست را برای کسب معیشت برگزیده است. روزگار حماقت باری که عقل در آن جنون است و جنون، عقل :

أَنَا أَبُوقَلْمُونٍ	فِي كُلِّ لَوْنٍ أَكُونُ
أَخْتَرُ مِنَ الْكَسْبِ دُونًا	فَإِنَّ دَهْرَكَ دُونُ
رَجَّ الزَّمَانَ بِحُمُقِي	إِنَّ الزَّمَانَ زُبُونُ
لَا تُكْذِبَنَّ بِعَقْلِي	مَا الْعَقْلُ إِلَّا الْجُنُونُ

(همان، ۱۲۵)

ترجمه: من دنیای رنگارنگ رومی ام که به هر رنگی در می آیم.
روزی پست را برگزین زیرا روزگار تو پست است.

روزگار را با نرمی و فریفتگی از خود دور کن. همانا روزگار مانند شتری لگد زن است.

مبادا خرد تو را فریب دهد. نیست خرد، مگر دیوانگی

شخصیت‌های حاضر در مقامه‌های بدیع الزمان، موقعیت اجتماعی خاصی دارند. قاضی دادگاه، امام جماعت، والی، طیب، ناخدا، غلام و گدا هر یک به طبقه‌ی اجتماعی خاصی تعلق دارند و نوع پوشش، رفتار و طرز نشستن آنها متفاوت از دیگری است. اما آنچه که بدیع الزمان در پی بیان آن است، اغلب نشان دادن آن روی سکه و در واقع باطن این شخصیت هاست.

۳- اوضاع فرهنگی مردم جامعه

بدیع الزمان در موارد متعددی به مباحث فرهنگی اجتماع پیرامون می‌پردازد که فهرست برخی از مهمترین آنها به قرار زیر است: بیان ویژگیها و مراتب علمی و پایگاه اجتماعی مردم در جامعه؛ بیان و یاد آوری مراسم و آداب و رسوم در مناطق گوناگون؛ بیان جایگاه و ویژگی‌های واعظان و قاضیان و نظام دادگستری و اهمیت پایگاه اجتماعی قضات؛ بررسی مفصل آداب و فولکلور و ...؛ ترسیم فضاهای عبادی و معرفی گرایشهای دینی مردم در مناطق گوناگون؛ بررسی مفصل ابعاد و وجوه گوناگون نقش و اهمیت لباس و پوشاک در جوامع ... برای نمونه او در مقامات خویش به جهالت مسری شده و شیوع یافته در جامعه‌ی خود اشاره داشته و ضمن فخر به خود و خاندان خود، اینچنین آن جوامع را به تصویر می‌کشد:

أَنَا مِنْ ذَوِي الإسْكَندَرِيَّةِ مِنْ تَبَعَةِ فِيهِمْ زَكِيَّةٌ
سَخَفَ الزَّمَانُ وَأَهْلُهُ فَرَكِبْتُ مِنْ سُخْفِي مَطِيئَةً

(همان، ۱۹۱-۱۹۲)

ترجمه: من از مردم اسکندریه و در میان آنان از نژادی پاک می‌باشم. روزگار و مردم روزگار سبک مغز شدند، من نیز بر ستوری از ستوران سبک مغز خود سوار شدم. همچنین به فولکلور، خرده فرهنگ‌ها و باورها و عقاید مردم آن دوران نیز اشاره داشته است. هرگاه پرنده یا آهوئی از سمت چپ نگرنده به سمت راست او می‌گذشت، اعراب آن را به فال نیک می‌گرفتند و به آن جانور «السانح» می‌گفتند و هرگاه پرنده یا حیوان شکاری که از

سمت راست نگرنده به سوی چپ می گذشت، آن را به فال بد گرفتند. در مقامه شماره یازده (مقامه اهوایة) با چنین اعتقادی مواجه می باشیم. همچنین به تعویذ نیز اشاره می کند: «الحرز»: تعویذ، مهره ای که برای دفع چشم زخم بر گردن می آویختند. (مقامه حرزیه). (قدمیاری، ۱۳۸۴، ۱۶۱)

گاهی نیز به بیان خرد و حکمتی که در عصر او رواج داشته است اشاره می کند مانند (مقامه اسدیة) که در آن می گوید: «لانصر مع الخذلان و لا حيلة مع الحرمان» (مقامه اسدیة): معنی «با دست کشیدن از یاری کس، پیروزی حاصل نمی شود و هیچ چاره و گزیری با ناکامی و بی نصیبی نیست».

و یا به بیان انتقادی در زمینه ی اندیشه ی حاکم در زمینه ی مرگ می پردازد. این اندیشه ها در «مَقَامَةُ وَعْظِيَّةٌ» به وفور یافت می شود به گونه ای که همانطور که از نام این مقامه پیداست سرتاسر موعظه و خرد و حکمت است: «يا قَوْمُ الْحَدَرِ الْحَدَرِ، وَالْبِدَارِ الْبِدَارِ، مِنَ الدُّنْيَا وَمَكَايِدِهَا، وَمَا نَصَبْتُ لَكُمْ مِنْ مَصَائِدِهَا، وَتَجَلَّتْ لَكُمْ مِنْ زِينَتِهَا، وَاسْتَشْرَفْتُ لَكُمْ مِنْ بَهْجَتِهَا.» (مَقَامَةُ وَعْظِيَّةٌ) یعنی ای مردم، شما را موکدا می پرهیزانم و دوری می دهم از دنیا و حيله هایش و دامهایی که برایتان پراکنده است و طعمه های زیبایی که در مقابلتان قرار داده است و تجلی های فریبنده ای که صرف شما کرده است.

همچنین در پاره ای موارد به بیان مثل های رایج در فرهنگ مردم خود می پردازد: «رَبِّ سَاعٍ لِقَاعِدٍ»: چه بسا تلاشگری که برای شخص نشسته کار می کند. (مقامه مضیریه)، «ربما قرب الفرج و سهل المخرج»: بسا که گشایش خاطر (خرسندی) نزدیک و جای بیرون آمدن، آسان و هموار شد. (مقامه مضیریه) «رضیت من الغنیمه بالایات»: از غنیمت به بازگشت راضی شدم. (مقامه حرزیه) «و رب امریء یسعی الاخر قاعد» (مقامه مضیریه)، «ما وراءك يا عصام؟»: «ای عصام پشت سرت چیست؟ (مقامه ناجمیه). (همان، ۱۶۳)

کبر و غرور اشراف و طبقات مرفه جامعه نیز یکی دیگر از نابهنجارهایی است که بدیع الزمان در اثر ادبی خویش از آن پرده برداشته و به ترسیم کشیده است. در مقامه «الصَّیْمِرِيَّة» بازرگان ثروتمندی ترسیم شده که به دنبال ستایش و تمجیدهای چاپلوسانه اطرافیان، خود را دانای تراز عبدالله بن عباس، تیزهوش تراز ابونواس، بخشنده تراز حاتم، دلیر تراز عمرو، گشاده زبان تراز سبحان وائل و... می پندارد و در نتیجه این خودبزرگی بینی، اموال و دارایی خود را به پای چاپلوسان می ریزد و فقیر و بی چیز می گردد؛ «وَكُنْتُ عِنْدَهُمْ أَعْقَلُ مِنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، وَأُظْرَفُ مِنَ أَبِي نُوَّاسٍ، وَأَسْخَى مِنَ حَاتِمٍ، وَأَشْجَعُ مِنَ عَمْرٍو، وَأَبْلَغُ مِنَ سَحْبَانَ وَائِلٍ». (همدانی، ۱۳۸۷، ۳۰۵)

۴- اوضاع معیشتی مردم جامعه

بدیع الزمان از اوضاع معیشتی مردم زمانه خود سخن گفته است. برای نمونه به جریان قحطی که در بغداد همه گیر شده بود در ابتدای مقامه ی «مَجَاعِيَّة» اشاره می کند: «حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ هِشَامٍ قَالَ: كُنْتُ بِبَغْدَادَ عَامَ مَجَاعَةٍ فَمِلْتُ إِلَى جَمَاعَةٍ، قَدْ ضَمَّهُمْ سِمْطُ الثَّرِيَا، أَطْلَبُ مِنْهُمْ شَيْئًا...» (همدانی، ۱۳۸۷، ۱۹۲)

ترجمه: عیسی پسر هشام گوید: در سال قحطی و گرسنگی در بغداد بودم. به گروهی گرائیدم که رشته ی ثریا آنها را به هم پیوند داده بود. از آنان چیزی می خواستم. یکی از اساسی ترین محورهایی که بدیع الزمان در مقامات خود آن را به تصویر می کشد حالت فقر و بیچارگی است که بر جامعه ی عربی و غیر عربی آن دوران سایه افکنده بود. او در «مقامه بصریه» از زبان مردی حرف می زند که ابتدا ثروتمند بود اما دست روزگار او را به فقر و نداری دچار کرد:

«أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْإِسْكَانْدَرِيَّةِ مِنَ الثَّغُورِ الْأُمَوِيَّةِ. قَدْ وَطَّأ لِي الْفَضْلُ كَنْفَهُ، وَرَحَّبَ بِي عَيْشُ، وَنَمَانِي بَيْتٌ، ثُمَّ جَعَجَعَ بِي الدَّهْرُ عَنْ ثَمَّةٍ وَرَمَّه» (همان، ۱۰۰)

یعنی: من مردی از اسکندریه بودم، از محله ی امویه، دانش کرانه ی خود را برای من هموار ساخت و زندگی روی خوشش را به من نشان داد و مرا در خانه ای والامقام پیروانید. آنگاه روزگار مرا به بیش و کم خود بازداشت و کودکانی با معده های سرخ (از گرسنگی) بر من روانه کرد.

سپس حالت فقر و درماندگی و گرسنگی شدید فرزندانش را به تصویر می کشد. حالتی که هیچ گونه مالی ندارد تا آن را برای تهیه ی غذایی که شیرشان کند و لباسی که از سرما حفظشان کند بفروشد:

«وَأَتْلَانِي زَغَالِيلَ حُمْرِ الْحَوَاصِلِ:

كأَنَّهُمْ حَيَاتٍ أَرْضٍ مَّحَلَّةٍ وَإِنْ رَحَلْنَا رَكْبُونِي كَأَلْهَمِ
إِذَا نَزَلْنَا أُرْسَلُونِي كَأَسْبَابًا فَلَوْ يَعْضُونَ لَذَكِّي سَمِّهِمْ

ونشزتُ علينا البيض، وشمستُ بنا الصُّفْر، وأكلتنا السُّود، وحطمتنا الحُمْر، واتابنا أبو مالك. فما يلقانا أبو جابر إلا عن عُفْر» (همان، ۶۱)

یعنی: گویی آنان مارهای سرزمینی کویری اند که اگر بگزند زهر آنان کهنه و ستر است. آن گاه که در جایی فرود آییم مرا برای کسب روزی می فرستند و آنگاه که کوچ می کنیم همه آنان بر من سوار می شوند.

درهم های سیمین بر ما نافرمانی کرد و دینارهای زرین از ما سر باز زد. شبهای سیاه ما را خورد و خشکسالی ها ما را در هم شکست. نوبت پیری به ما رسید. نانی نیافتیم مگر آنگاه که (از سستی و گرسنگی) سترون شدیم.

او اغنیاء و ثروتمندانی را که به خاطر مال و ثروت خود را از فقرا برتر می دانند به باد انتقاد گرفته و آن را نشانه ی رخت بستن عواطف و انسانیت و پایان زندگی انسانها می داند. لذا از

آنان می خواهد بذل و بخشش را پیشه ی خود سازند و به کودکان گرسنه ای که اطراف آنان هستند اطعام کنند:

«ولقد أختیرتم یا سادة، ودلّثني علیکم السّعادة، وقلتُ: قسماً! إن فیهم لدَسماً. فهل من فتیّ یُعشّیهنّ أو یغشّیهنّ؟ وهل من حرّیغدیهنّ أو یردّیهنّ؟» (همانجا)

یعنی: ای سروران شما برای درخواستهایم برگزیده شدید و نیک بختی مرا به سوی شما راهنمایی کرد. سوگند یاد کردم که در این گروه چربشی از نیکویی خواهم یافت. آیا جوانمردی هست که آن کودکان را نان خوراند و جامه پوشاند؟ آیا آزاد مردی هست که آنان را غذایی بخشد و ردایی؟

فقر و در نهایت گدائی و تکدی گری ماحصل جامعه ی بیمار از لحاظ اقتصاد و معیشت است. لذت ظهور پدیده ای مثل تکدی گری در آن جامعه دور از انتظار نیست. در مقامات بدیع الزمان تکدی گری بخش عمده ای از حجم داستانها را به خود اختصاص داده و اغلب داستان ها بر حول همین محور است که خود برون تابی است از اوضاع اقتصادی عصر بدیع الزمان. برای نمونه در (مقامه ساسانیة)، در شهر دمشق سوریه «عیسی بن هشام» با گروهی گدایان روبرو می شود که رهبرشان با سماجت و پررویی تمام از وی گرفته نان بر روی سفره پاکیزه، نمک درشت دانه، سبزی تازه، گوشت تازه، سرکه تند، بزغاله شیرخوار، بره نر، آب یخ در ظرفی کمیاب و و کفش و شانه و تیغ دلاکی تا سطل و لیف حمام می خواهد، زحمت نمی دهد و بدیع الزمان این گروه گدایان را بنی ساسان لقب داده است. (نک: همان، ۱۴۳-۱۴۵).

همدانی گاهی از زبان راوی خود «عیسی بن هشام»، موضوع به جان هم انداختن دو گدا را طرح می کند: نذر کردم که دیناری را به عنوان صدقه به سمج ترین گدا در بغداد بدهم. مرا به ابی الفتح اسکندری راهنمایی کردند، او را در میان دوستانش یافتم ... و گفتم: «لیشتم کل منکما صاحبه»: یعنی هر یک از شما دو نفر باید دوستش را دشنام دهد. (همان، ۳۱۷)

۵- اشاره به جهل حاکم بر مردم جامعه

بدیع الزمان با نگاه تیز بین خود در تشخیص امراض اخلاقی مردم زمانه و انتخاب ماهرانه و تجویز انواع مضامین به فراخور حال اقشار جامعه عباسی ، طیبی حاذق را می ماند، یا معلمی عالم را، که همگان را به تاثیر نصایح غیر مستقیم حکمت آمیز در تعلیم و تربیت آگاه می سازد. بدیع الزمان جهل مردم زمانه و اعتقادات خرافی و سادگی آن ها را در برخی از مقامات خویش به تصویر می کشد . گویی از ورای این جملات می خواسته جامعه اش را به نقد بکشد و در پی اصلاح آن باشد.

الدَّنْبُ لِأَيَّامٍ لَّا لِي فَأَعْتَبَ عَلَي صَرْفِ اللَّيَالِي
بِالْحَمَقِ أَذْرَكْتُ الْمُنَى وَرَفَلْتُ فِي حُلِّ الْجَمَالِ
(نک:همدانی، ۱۳۸۷، ۱۵۰-۱۵۱)

ترجمه: گناه از آن روزگار است نه از من. پس پیشامدهای ناگوار شب ها و گردش روزگار را سرزنش کن. با گول نشان دادن خود به آرزوها دست یافتم و در جامه های زیبایی دامن کشان خرامیدم.

او معتقد است : مردم همگی جاهل ، و ساده لوح ، و نادان هستند و به راحتی می توان آنها را با کلام و مال فریفت:

النَّاسُ حُمُرُ فَجَوْزٍ وَابْرُزُ عَلَيْهِمْ وَبَرِّزُ
حَتَّى إِذَا نَلَّتْ مِنْهُمْ مَا تَشْتَهِيهِ فَفَرَوْزُ
(همان، ۸۴)

ترجمه: مردم خرنده،(آنان را به هر جا که می خواهی دنبال خودت بکشان) و بر آنان سوار شو و برتری جوی. پس از آنکه به خواسته هایت از مردم رسیدی بمیر، (چون بهره ی خود را از جهان به اندازه ی بسنده یافته ای).

بدیع الزمان همدانی درباره زود باوری مردم در مقاماتش اشاراتی دارد. در «مقامه موصلیه» ابوالفتح اسکندری و عیسی بن هشام وارد یک روستا می شوند که اهالی آن مشغول عزاداری و سوگواری اند. ابوالفتح اسکندری فرصت را غنیمت شمرده و مدعی می شود آن مرد - که

ظاهراً نزد روستاییان جایگاه ویژه ای داشته - زنده است و تنها دچار حمله قلبی شده و دست از خاک سپاری بردارند. و پاسخ به سؤال مردم که چگونه این امر ممکن است می گوید: هنوز زیر بغل او گرم است. مردم زودباور هم دست به زیر بغل او برده و گفته او را باور می کنند. سپس ابوالفتح عمامه مرده را به نشانه زنده بودن بر سرش می گذارد و برای دفع چشم بد او را به تعویذی مسلح می کند و از آن ها می خواهد مرده را به مدت دو روز تنها بگذارند تا کاملاً بهبود یابد. به دنبال شنیدن این خبر خوشایند از هر سو هدایایی از اهالی روستا به جانب ابوالفتح و عیسی بن هشام گسیل می شود. دو روز بعد مردم به همراه ابوالفتح نزد مرده می روند و باز هم با ساده لوحی تمام به دیگر دستورات فریبنده او عمل می کنند، از جمله وارونه کردن و ایستاده نگه داشتن مرده، رها کردن دست هایش و بالاخره با سر نقش بر زمین شدنش! همه آن کارها را به امید زنده شدن دوباره او مو به مو انجام داده؛ تا این که ابوالفتح خود اقرار می کند که او مرده و دیگر کاری از دستش بر نمی آید. آنگاه مردم تازه متوجه حقیقت شده و از شدت ناراحتی او و عیسی بن هشام را به باد کتک می گیرند. (نک: همان، ۱۵۳-۱۵۵)

۶ - نگاه انتقادی بدیع الزمان در مقامه ها

همدانی به تصویر کشنده ی فضای مکر و احتیال و خدعه ایست که مردمان عصرش بدان مبتلا شده اند.

او به وصف واقع گرایانه ی اخلاق و مرام در رفتار معاصران، معتقد است. گویی در پرده های نمایشی کوتاهی، گوشه های زشت و محکوم شدنی جامعه را از نظر خواننده میگذراند و کارش بی آنکه جنبه ی موعظه و نصیحت داشته باشد، آگاه کننده و افشاگرانه و حکمت آمیز است.

واقع گرایی بدیع الزمان، در صحنه آرایبی و اشخاص مقاماتش و گاه در سخنان آنها نیز مشهود است. چنانچه در «مقامه دینار» از مصطلحات و حتی دشنام های رایج میان اوباش و ولگردان آن زمان استفاده کرده، همچنین در «مقامه رصافیه» از اسرار دنیای دزدان و کف زنان و طراران پرده برداشته، و در «مقامه شامیه» اشارات وقیح جنسی را گنجانده است.

در مقاماتی که او قصد بازنمایی معضلات اخلاقی و رفتاری جامعه را دارد اغلب سعی می کند کلام خویش را با چاشنی حکمت نیز همراه کند. برای مثال در «مقامه ارمیه» اینچنین می گوید:

یا نفس لا تتغی
فالشهم لا يتغی
من یصحب الدهر یا کل
فیه سَمیناً و غثاً
فالبس لدهر جدیداً
والبس لآخر رثاً

(همان، ۲۷۴)

ترجمه: ای دل تهوع مکن. زیرا دلیر نباید تهوع کند. کسی که در این روزگار زندگی می کند گاهی فربه و پاک و گاهی لاغر و پلید می خورد. روزگاری جامه ی نو پوش و روزگاری جامه ی ژنده.

و همچنین در «مقامه ی موصولیه» به تصویر کشنده ی چنین فضایی از جامعه ی بیمار خویش است و می گوید:

لا یُعید الله مثلی
و این مثلی آینا؟
لله غفلة قوم
غنمتهها بالهونینا
اکتلت خیراً علیهم
و کلت زوراً و مینا

(همان، ۱۵۴)

ترجمه: خدا همانند مرا از در خانه ی خود دور مگرداند، همانند من کجا پیدا می شود؟ شگفتا از جهالت قومی که من از جهل آنان سود بردم. با پیمانہ کلان از آنان بهره ی نیک گرفتم. و با پیمانہ کلان به آنان تباهی و دروغ خوراندم.

در «مقامه مارستانیہ» نیز از زبان شخصیت داستان اینگونه احتیال و خدعه و نیرنگ مردمان را بیان می دارد. البته وی این فضای حیلہ و نیرنگ را عمدتاً از زبان راوی مقامه های خود بیان می دارد و به گونه ی از زبان فاخرانه در بیان حیلہ و رزی های خود (راوی) بهره می جوید به گونه

ای که تصور می شود اندیشه ی غالب آن دوره اینگونه بوده که حيله گری و اختلاس و کلاه گذاشتن سر مردم نوعی زیرکی و تیزهوشی محسوب می شده است:

أنا ينبوع العجائب في احتيالي ذو مراتب
أنا في الحق سنام أنا في الباطل غارب

(همان، ۱۸۴)

ترجمه: من سرچشمه ی عجایبم. و در چاره سازی خود شگفتی ها دارم. من در گفتن سخن راست کوهانم و در گفتن دروغ گرده ام.

در «مقامه وصیه» ابو الفتح اسکندری، یک تاجر کهنه کار است که فرزند نارس خویش را آیین کار می آموزد. در اینجا بدیع الزمان با اقتباس از شاهکار جاحظ (البخلاء)، یک «خسیس» به تمام معنا را تصویر می نماید که هم زیرکی و قدرت استدلال دارد و هم تنگ خلقی مخصوص به خود را. در این مقامه بدیع الزمان به تنگ نظری ها و همچنین اصطلاحات رایج از فحش ها و ناسزاهای مردم عصر خویش را اشاره می نماید. (نک: همدانی، ۱۳۸۷، ۲۹۹-۳۰۰)

او برخی از مشاغل زمان را نیز به باد انتقاد می گیرد. مثلاً شغل دوره گردی و یا قوادی را اینگونه به تصویر می کشد: قال: «أجوب جُيوب البلاد، حتى أقع على جفنة جواد، ولي فؤاد يخدمه لسان، ويان يرقمه بنان ... فقلت: شحاذٌ - وربُّ الكعبة! - أخاذٌ، له في الصنعة نفاذ، بل هو فيها أستاذ، ولا بد من أن ترشح له وتسح عليه» (همدانی، ۱۹۹۳، ۶۳)

در «مقامه مضبیره» نیز تجار را به خاطر بی رحمی و پول پرستی شان مورد انتقاد شدید قرار می دهد و میگوید آنان به هیچ گرسنه و بی نوایی رحم نمی کنند و هدفشان فقط کسب سود است. حال به هر طریق و شیوه ای که باشد. به نظر او تاجران طبقه ای هستند که حتی در مرگ دیگر همکارانشان فرصت طلبی کرده و به خرید مایملک شخص مرده و وارثانش می پردازند تا مبادا آن اموال و سود آن را کس دیگری تصاحب کند.

او هیبت و صورت قضات و والیان را نیز زیر سوال می برد و معتقد است ظاهر آنان همیشه با باطنشان تفاوت دارد تا بدین وسیله دیگران را با چهره ای برازنده و با تقوا بفریبند. این مطلب را جورج سالم در کتاب *دراسات فی الادب نیز نقل می کند و می گوید: «همدانی بیش از یک قاضی به صورت و لباس و کلام آنان دقت داشته تا بتواند تناقضات آشکار بین ظاهر و باطن آنان را نشان دهد. و چه بسا او (قاضی) فقط به ظاهر روی آورد تا بتواند دیگران را با صورت برازنده و نیک خوئی و تقوا پیشگی ظاهری بفریبد.» (سالم، ۱۹۹۷، ۴۵)*

در مقامه ی نیشابوریه با چنین تلاشی از جانب همدانی برای نشان دادن چهره ی نفاق بین قضات مواجه هستیم: «قد لبس دینیه، و خلع دینیه، و سوئی طیلسانه، و حرف یده ولسانه، و قصر سباله، و أطال حباله، و أبدی شقاشقه، و غطی مخارقه، و بیض لحیته، و سود صحیفته، و أظهر ورعه، و ستر طمع» (همدانی، ۱۹۹۳، م، ۱۶۵).

ترجمه: کلاه خم آسای قاضیان بر سر پوشید و کیش خود از تن به در آورده، طیلسان خود را راست پوشیده و دست و زبانش را کج گردانیده، سیل های خود را کوتاه و ریسمان هایش را دراز ساخته، زبان آوری های خود را آشکار و نیرنگ هایش را پنهان کرده، ریش خود را سفید و کارنامه اش را سیاه نموده، پاکدامنی خود را نمودار و آرزویش را پوشیده داشته است.

نتایج مقاله

بدیع الزمان همدانی، پرچمدار مکتب ادبی نوین قرن چهارم و صاحب سبکی که هم در زمان حیاتش شهرت فراوان داشته و هم در دوره های بعد مورد تقلید قرار گرفته است؛ در شاهکار خود افزون بر توجه به عبارت پردازی و سجع سازی و صنایع لفظی (به پیروی از سبک شایع آن روزگار) به نگاهی جامعه شناختی بر عادات و آداب مردم، سنت ها، آرا و اندیشه ها، گفتار و رفتار طبقات گوناگون جامعه و خلاصه آنچه مربوط به تربیت عمومی است، نیز پرداخته است.

نام مقامات عمدتاً از نام مکانی که حوادث داستان در آن اتفاق می افتد گرفته شده اند، از این رو می توانند به عنوان نمایی مه آلود از فضای جوامع در دوره ی عباسی باشند. از سوئی دیگر برخی از مضامین مقامات بدیع الزمان بخاطر ماهیت داستانی آن خواسته و ناخواسته علاوه بر ترسیم محیط پیرامونی، به بازتاب اوضاع اجتماعی و فرهنگی زندگی مردمان آن دوران، عادات و فرهنگ ها، اعتقادات، خرافه ها و جهل حاکم، علوم رایج، مثل ها، واگویه ها و حکمت ها و همچنین اوضاع اقتصادی و معیشتی و فقر و پدیده های منبث از آن همچون شیوع تکدی گری و ... پرداخته است.

نگاه جامعه شناختی بدیع الزمان در مقامات، نسبت به محیط پیرامونی نگاهی بسیار دقیق و تیز بینانه می باشد. او حتی از کوچکترین مسائل درگیر در جوامع آن زمان نمی گذرد و نابهنجاری ها و جهل و خرافاتی که مردم آن دوران به آن دچار شده بودند را به بهترین شکل ممکن به تصویر می کشد. این در حالی است که به زعم منتقدان ادبی، هدف بدیع الزمان از آفرینش مقامه ها، ترسیم فضای جامعه از دیدگاه انتقادی نبوده است بلکه تنها با هدف خلق اثری ادبی و زیبایی به این امر مبادرت ورزیده است.

نمایی جامع‌شناختی بر مقامات برج الزمان بهمان ۱۶۳۱۱۱

با این وجود، مقامه‌های او را باید آینه‌ای هرچند زنگار بسته از جوامع عصر عباسی به شمار آورد. به گونه‌ای که کمتر اثر ادبی را می‌توان یافت که اینگونه به جزئیات زندگی اجتماعی مردم عصر خود پرداخته باشد.

کتابشناسی

- ابن منظور. (۱۴۰۸). لسان العرب، جلد ۸، ط ۳، بیروت: دارالجمیل و دارلسان العرب.
- الککک، ویکتور. (بی تا). بدیعیات الزمان، ط ۱، بیروت: المطبعة الكاثولیکية.
- بشری، عبدالعزیز. (۱۹۳۷). المختار، ط ۱، مصر: مطبعة المعارف.
- ترجانی زاده، احمد. (۱۳۷۰). تاریخ ادبیات عرب از دوره جاهلیت تا عصر حاضر، تبریز: دانشگاه آزاد اسلامی.
- جعفریان، رسول. (۱۳۸۵). تاریخ سیاسی اسلام، انتشارات انصاریان.
- دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۸۷). در آینه نقد، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ذکاو تی قراگزلو، علیرضا. (۱۳۶۴). بدیع الزمان همدانی و مقامات نویسی، چاپ اول، تهران، نشر اطلاعات.
- زیدان، جرجی. (۱۴۱۶). تاریخ آداب اللغة العربیه، جلد ۲، ط ۱، بیروت؛ دارالفکر.
- سالم، جورج. (۱۹۹۷). دراسات فی الأدب، بیروت: دار الكتاب اللبناني.
- ستوده، هدایت الله. (۱۳۷۸). جامعه شناسی در ادبیات فارسی، تهران: آوای نور.
- ضیف، شوقی. (۱۹۵۶). الفن و مذاهبه فی النثر العربی، ط ۲، بیروت: مكتبة الاندلس.
- همو. (۱۴۲۷). العصر العباسی الاول، ط ۹، قاهره: دارالمعارف بمصر.
- عبد الجلیل، ج. م. (۱۳۶۳). تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آ. آذر نوش، چاپ اول، تهران: امیر کبیر.
- فاخوری، حنا. (۱۳۷۷). تاریخ الادب العربی، ط ۱، تهران: نشر توس.
- فرجاد، محمد حسین. (بی تا). مقدمه ای بر جامعه شناسی و سیر تحول و تکامل جامعه، تهران: بوعلی.
- فرطوسی، عبدالهادی. (۲۰۰۷). تطور المناهج الإجتماعیه فی النقد الادبی، بلا الطبع.
- قدیمیاری، کرم علی. (۱۳۸۴). سیمای فرهنگ عامه در مقامات بدیع الزمان همدانی، مجله متن پژوهی ادبی، شماره ۲۳.
- همدانی، بدیع الزمان. (۱۹۲۴). مقامات بدیع الزمان الهمدانی، شرح استاد محمدعبد، ط ۳، بیروت: المطبعة الكاثولیکية.
- همو. (۱۹۹۳). مقامات الهمدانی، بشرح و تنقیح علی بوملحم بیروت: دار الهلال.
- همو. (۱۳۸۷). مقامات، ترجمه سید حمید طیبیان، تهران: نشر امیر کبیر.
- یاغی، عبد الرحمن. (۱۹۶۹). رأی فی المقامات، ط ۱، بیروت: دار الكتاب.

نمای جامع شناختی بر تعاملات پنج الزمان بهارنی ۱۶۵۱۱۱